

مرور خاطرات یک ترساننده مری

رضادرویش، مدیرعامل پرسپولیس، درگفت وگو با خبرنگاران گفت برخی در داخل گزینه های سرمربیگری خارجی پرسپولیس را از آمدن به ایران می ترسانند و افزود: «برخی به خاطر فضا سازی ای که شده است، باید آن ها را محاب کنیم که به ایران بیایند. دیروز به فلان مری گفته اند اگر بروی ایران، خیلی خطرناک است.» در ادامه، روزنوشت های یک شخص ترساننده مری خارجی را با هم می خوانیم.

روشنه؛ آدم خواران

توی خیرا خوندم که بناست یک مری درست و حسابی خارجی برای تیم بیاد. مگه از روی نعش من رد بشه! زنگ زدم به مدیر برنامه هاش، خیلی طبیعی گفتم چندتا کنسرو ماهی و لوبیا و نون باگت هم بیارین برای خودتون. مدیر برنامه هه جا خورد، پرسید چرا؟ گفتم چون اینجا قحطی اومده و هیچی برای خوردن پیدا نمی شه. مردم هجوم بردن فروشگاه ها رو غارت می کنن. به عنوان تیر آخر هم گفتم اگر اومدن بشدین، حواستون باشه که خودتون رو ببوشونین. مردم اون قدر گرسنه شدن که ممکنه توی فرودگاه تا ببینن خارجی و سرخ و سفید هستین، همون جا کبابتون کنن و بخورن تون. یارو کلی تشکر کرد و به مدیران تیم هم حسابی بد و بیراه گفت و قطع کرد.

یکشنبه؛ ترس بارو پامین

فهمیدم کی قراره جایگزین مری مد نظر من بشه. صبح بهش ایمیل زدم و بعد از کلی تریک و تشکر، گفتم حیف که نمی تونم پیام فرودگاه دنبالت، چون فرودگاه ها بمب گذاری شده ان و دورشون رو مین کاشتن و ممکنه یهو بمبا بترکن یا دستم خط بخوره و پاهام بره روی مین، منفجر بشه. الان دیدم یارو پیام داده و تشکر کرده که بهش خبر دادم و نوشته که با این شرایط عمرا اگه پام رو بذارم ایران! این از اولی ش.

شنبه؛ به خاطر یک مشت دلار

متأسفانه باخبر شدم گزینه مربیگری مدنظر من که قرار بود به ایران بیاد، منتفی شده. نمی دونم کی این وسط کارشکنی کرده؛ مدیرعامل تیم بوده یا بازیکن یا حسودای پلاستیکی بقیه تیما، ولی هرکی بوده، قطعاً می خواد گزینه مدنظر خودش بیاد. می دونم چی کار کنم. حال بشینن و ببینن کسی که مری مدنظر من رو رد کرده، چه بلایی سرش می آد. تک تک اون صد دلارایی که قرار بود از دلالی اون مری نصیبم بشه، از حلقومشون می کشم بیرون.

پهارشنبه؛ عصر یخ بنان

به گوشم رسوندن که یک گزینه دیگه برای مربیگری تیم در نظر گرفته شده. فوری بهش زنگ زدم و حال و احوال کردم. پرسید هوا چطوره و لباس چی بپارم؟ گفتم الان که زمستان سخته و هوا به شدت سرد شده و قراره یک دوره زمین شناسی یخ بنان آغاز بشه. اضافه کردم که متأسفانه دولت هم نمی تونه گاز مورد نیاز رو تأمین کنه و ما الان مشغول جمع کردن هیزم برای گرم کردن خودمون هستیم. یارو چنان گرخید که بی خدا حافظی قطع کرد! اینم از این یکی.

جمعه؛ این هم از این

از باشگاه بهم زنگ زدن که با اون مری مدنظر خودم صحبت کنم. گفتم اون دیگه با قیمت قبل نمی آد. دستمزد رو دوبرابر کردم، با یه بند توی قرارداد که پورسانت من هم سه برابر بشه. این هم از این.



کارتون: محمد علی رحیمی

صفحه ۴
۲۹ دی ۱۴۰۳
شماره ۱۲۶

موضوع انشا:
**صندلی اتوبوس،
حق است،
پیرمرد وسیله!**

ما به رعایت حق و حقوق خیلی اهمیت می دهیم. نشانه اش هم این که به محض گرفتن حقوق بابایمان، حق خودمان را می خواهیم. همان طور که آقامعلم عزیزمان گفته حق گرفتنی است، نه دادنی. ما هم قبلاً هرچه منتظر بودیم بابایمان حقمان را بدهد، نمی داد و خیلی که به پروپايش می پیچیدیم، می گفت حققت را می گذارم کف دستت! از آنجا فهمیدیم آقامعلم عزیز و مهربانمان مثل همیشه راست می گوید

و اصولاً حق گرفتنی است و وسیله اش هم پیچیدن به پروپای باباست. انشای ما همین بود... اما اکبری، بغل دستی مان، گفت اشتباه است و آقای معلم یک صفر بزرگ برایمان می گذارد و باید درباره حق شهروندی خودمان بنویسیم. ما اصولاً حق خاصی از شهروندان داریم که بگیریم و اصولاً پیچیدن به پروپای این همه شهروند خیلی زیاد طول می کشد و ما اگر بخواهیم این همه

به پروپاهای مختلف بیچیم، ممکن است شهروندان نسخه خودمان را بیچانند و این کار نتیجه موضوع انشای سختی است که آقامعلم دانایمان داده است. این هم از حقوق دانش آموزی ماست که از آقامعلم بخواهیم موضوع انشاهای ساده تری بدهد؛ مثلاً همین که علم بهتر است یا ثروت، اما درباره حقوق شهروندی کلاً یک متن در اینترنت بود که الان هر سی و پنج نفر هم کلاسی هایمان یک کپی ازش دارند و